

قیام زندگی: بستری برای انقلاب آنارشیستی

بخش زندگی

آریانام

آریانام
قیام زندگی: بستری برای انقلاب آنارشیستی
بخش زندگی

[https://asranarshism.com/fa/1401/10/29/
%d9%82%db%8c%d8%a7%d9%85_
%d8%b2%d9%86%d8%af%da%af%db%8c_
%d8%a8%d8%b3%d8%aa%d8%b1%db%8c_
%d8%a8%d8%b1%d8%a7%db%8c_
%d8%a7%d9%86%d9%82%d9%84%d8%a7%d8%a8_
/d8%a2%d9%86%d8%a7%d8%b1%d8%b4%db%8c%d8%b3%d8%aa](https://asranarshism.com/fa/1401/10/29/%d9%82%db%8c%d8%a7%d9%85-%d8%b2%d9%86%d8%af%da%af%db%8c-%d8%a8%d8%b3%d8%aa%d8%b1%db%8c-%d8%a8%d8%b1%d8%a7%db%8c-%d8%a7%d9%86%d9%82%d9%84%d8%a7%d8%a8-%d8%a2%d9%86%d8%a7%d8%b1%d8%b4%db%8c%d8%b3%d8%aa)

fa.anarchistlibraries.net

فهرست مطالب

4	زندگی
6	خصوصیات زندگی
8	آناشسیسم و زندگی
11	دولت و حکومت و زندگی
13	شبهت دولت‌گرایی و سرمایه‌داری با دین‌داری
16	دولت‌گرایی و سرمایه‌داری: فرقه‌های مرگ
18	نخستین قیام زندگی: قیامی فراموش شده لیکن حک شده در اسطوره‌ها

چهار ماه و اندی از کشته شدن ژینا امینی توسط رژیم جمهوری اسلامی و آغاز شورش سرتاسری مردم علیه آن میگذرد. قیامی که برخلاف همه تلاش‌های این نظام، تبدیل به یک روند انقلابی گردید. نام ژینا نماد این قیام شد، نامی از زبان کوردی که مترادف آن به فارسی «زندگی» است. قیام ژینا، قیام زندگی؛ نامی شایسته بر خیزش مردمی که با شعار «زن. زندگی. آزادی» آغاز و اکنون محور این قیام شده است.

اما این شعار و فلسفه و قیام و انقلاب یتیم مانده است و هیچ یک از گروه‌ها و سازمانهای بزرگ و کوچک - چه راست‌گرا و چه چپ اقتدارگرا - نمی‌دانند با این انقلاب زندگی چه کنند. این جماعت تلاشی برای درک و یادگیری از قیام زندگی و فلسفه پشت آن نکردند و نمی‌کنند. آنها کوچکترین زحمتی به خود ندادند تا افکار خود را با خواسته و اندیشه انقلابی مردم نزدیک‌تر کنند. از همان اوایل قیام زندگی، برخی به کل شرایط و خصوصیات انقلاب را نادیده گرفتند و همان شعارها و تاکتیک‌ها و فلسفه‌های پوسیده و تکراری و نامربوط و عاری از خلاقیت خود را به کار گرفتند، و برخی دیگر شعارهای نامربوط و حتی ضد و دشمن فلسفه و قیام زندگی مانند «مرد، میهن، آبادی» را به شعار پیوند زدند تا انگار بتوانند سر دادن شعار «زن، زندگی، آزادی» را تحمل کنند. مدتی که از قیام زندگی گذشت، برخی به این فکر افتادند که میتوانند از این شعار کاسبی و سواستفاده کنند و قیام زندگی یک روش تبلیغاتی برای کلاهبرداری این جماعت شده است که مردم را به خود جلب کرده تا کالا و افکار مزخرف و پس‌گرا و محافظه‌کارانه خود را به عنوان پدیده‌ای انقلابی جا بزنند.

شعار «زن، زندگی، آزادی» ساخته عبدالله اوجالان، رهبر حزب کارگران کوردستان، در فلسفه ژنولوژی (زن‌شناسی) است؛ شعاری که بیانگر تفکری است که بدون زنان آزاد جامعه آزادی وجود نخواهد داشت و یا به عبارتی دیگر و به گفته اوجالان «گستره و میزان توانایی و آزادی یک جامعه برای تحول و دگرگونی بنیادی بر اساس میزان توانایی و آزادی زنان آن جامعه در دگرگونی و تحول تعیین می‌شود.» به همینین، ژنولوژی رشته‌ای از فمینیسم است که ارتباط تنگاتنگ دولت-ملت با پدرسالاری و بازتولید آن را می‌کند چونکه دولت ذاتاً هژمونیک و مردانه است. برای توصیف این پیوند، ژنولوژی از اصطلاح «دولت‌گرایی، جنسیت‌گرایی، قدرت‌گرایی» استفاده می‌کند تا بر تفکیک ناپذیری این اشکال هژمونی تأکید کنند.

از گفته‌های عبدالله اوجالان و فلسفه ژنولوژی روشن است که نزدیکی کوچکی میان ژنولوژی و تفکرات آنارشستی وجود دارد. از این جهت، شعار «زن. زندگی. آزادی» دارای پتانسیلی آنارشستی است، پتانسیلی که بخاطر تفکرات ملی‌گرایانه و حزبی و دینی و مارکسیستی هنوز استخراج و برآورده نشده است.

این نوشته تلاشی برای آغاز تحلیل و بررسی شعار «زن. زندگی. آزادی» و ارائه برداشتی آنارشستی از آن است. در این بخش زندگی را پوشش میدهم.

زندگی

هر سیستم، نظام، و شیوه سازماندهی برخورد متفاوتی با خصوصیات ذکر شده زندگی دارد؛ برخی ایدئولوژی‌ها پیشرفت و شکوفایی خود را با غلبه و سلطه بر زندگی می‌یابند، و اصول برخی دیگر در سازگاری و همخوانی با زندگی بجای رقابت و دشمنی با آن هستند. مشکل این است که همه ایدئولوژی‌ها مدعی بر طبیعی بودن و اجتناب‌پذیری و در نتیجه همخوانی و سازگاری عقاید و آداب و رسم خود با زندگی هستند. اصرار همه ایدئولوژی‌های اقتدارگرا بر طبیعی بودن خود برای محدود کردن تصورات و انگیزه دیگران برای ساخت جهانی بهتر است. با طبیعی و واقع‌نگری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی‌های مقابل آن چیزی جز آرمان‌های پوچ و بی‌ثمر و غیرواقع‌بینانه نخواهند بود که با طبیعت و زندگی و خود واقعیت دشمنی میکنند. کنترل و مطیع‌سازی مردمی عاجز و ناامید از تصور جایگزینی برای موقعیت واقع در نظام و ایدئولوژی حاکم بسیار آسان و مطبوع برای اقتدارگرایان است.

در نتیجه، سوال اساسی که در این راستا مطرح میشود این است که چگونه شیوه‌های سازماندهی مطابق و سازگار با زندگی را از ایدئولوژی‌های مخالف و ناسازگار تشخیص دهیم؟ تنها راه برای پاسخ به این سوال ارائه کردن تعریف و تحلیلی از زندگی و مقایسه و بررسی خصوصیات ایدئولوژی‌های مدعی بر سازگاری و همخوانی به زندگی است.

ذهنیت سلطه‌آدمی بر دیگری و جانداران و همچنین نگرش جانداران به عنوان ابزار که در مراسم قربانی حیوانات نهادینه شده است برانگیخت.

اسطوره ضحاک و فریدون و کاوه داستان شکست آن انقلاب اجتماعی کهن است و ادامه چرخه مرگ‌بار آداب و رسوم حکومت‌داری و دین‌سالاری و قربانی‌سازی با عناوین خوشایند اما دروغین مثل میهن‌پرستی و ایمان و فداکاری و ایثار. اکنون انقلاب اجتماعی دیگری پیش روی ماست؛ انقلاب دیگری برای زندگی، و مانند هزاره‌های کهن ضحاک‌ها و فریدون‌های بسیاری پیرامون این قیام پرسه میزنند تا این انقلاب را منحرف و به نفع خود پایان دهند. از سرانجام این انقلاب بی‌خبریم ولی آگاه هستیم که پایبندی به اصول زندگی، پایبندی به اصول آنارشسیسم است و تنها راه رهایی و آزادی.

خصوصیات زندگی

جمهوری اسلامی همیشه در ذهن مردم با اسطوره ضحاک پیوند خورده است. برخی - جسور و وقیح و طمع‌کار- خود را با فریدون نسبت می‌دهند که حکومت و قدرت و ثروت و حیثیتی که ضحاک از شان دزدید را پس می‌گیرند. و اکثریت مردم خود را با کاوه، کارگر دلاور و رنج‌کشیده، پیوند می‌زنند که در مقابل ظلم و ستم و استبداد ضحاک ایستاد و درفش قیام را برافراشت ولی همچنان فراموش می‌کنند که کاوه قیام عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه مردم را دودستی به فریدونی تقدیم کرد که پادشاهی را نه تنها ارث پدری خود بلکه امری الهی میدانست، فریدونی که به عملکرد نمادین با کوله کردن و حمل یک گاو بالا و پایین کوه بسنده برای پاسخگویی به گناه نیاکان خود کرد، فریدونی که ضحاک و میراث او مانند برده‌داری و قربانی‌سازی را با بهانه‌ها و سفسطه‌های مضحک نابود و ریشه‌کن نکرد، فریدونی که میراث او سه فرزند، سه برادر، بود که سر قدرت و سلطه و قلمروگشایی یکدیگر را دریدند و جنگیدند و کشتند. داستانی که تکرار آن متأسفانه دور از ذهن نیست. این اسطوره در خدمت حاکمان و پادشاهان است و به این دلیل است که در هزاران سال تاریخ پادشاهی، هیچ قدرتی تلاش بر زدودن این اسطوره نکرد و برعکس باعث افزایش شکوه و عظمت آن اسطوره با پیوند دادن سلطنت خود به آن شدند. برافراشتن درفش کاویانی و وجود خانواده قارن، پسر کاوه آهنگر، در زمان ساسانیان نیز حاکی از این امر است. خوشبختانه ما دارای اسطوره کهن‌تری با شباهت نزدیک‌تری به جمهوری اسلامی و انقلاب زندگی کنونی داریم: اسطوره جمشید پیشدادی؛ جمشیدی که اولین پادشاه جهان بود، جمشیدی که به عنوان پیامبر-شاه جامعه را به چهار دسته طبقه‌بندی کرد و همراه با کاتوزیان - ملایان و روحانیان- و اقتدار نیساریان - سپاهیان و پلیس‌ها و سرکوبگران- بر کشاورزان و کارگران که اکثریت جامعه بودند حکومت کرد، جمشیدی که از جوامع ناباور به دین و آداب و رسوم، انسانیت را با دیو و نوکر اهریمن خواندن آنها ربود و نسل‌کشی کرد، جمشیدی که خود را خدا خواند و میان جوامعی که دین کاتوزیان زنده ماند ایزد مرگ بود که بدهکاران را به عنوان گناهکار مجازات می‌کرد، جمشیدی که برای جاودانگی دست به قربانی کردن جانداران در آداب و رسوم شوم و مرگبار خویش زد که باعث نابودی زیست‌بوم منطقه و ایجاد خشکسالی و قحطی شد. و سرانجام شورش مردم علیه جمشید، شورشی فراموش شده اما حک شده در اسطوره‌ها، قیامی که بزرگداشت و یادبودی ندارد، قیامی که همه شاهان و مغان در طول تاریخ ایران تلاش بر کوچک کردن و به فراموشی سپردن آن داشتند و دارند، قیامی که نه فریدون داشت و نه کاوه، قیامی از مردمی ناشناس و گمنام اما دلاور و مبارز که قیام آنها تبدیل به یک انقلاب شد. انقلابی برای زندگی علیه ایزد مرگ، انقلابی اجتماعی که خشک‌سالی و قحطی را نه امری از خشم الهی بلکه ریشه در مشکلات اجتماعی دانست، انقلابی که نه تنها سرانجام آن سرنگونی یک خدا و حکومت او بلکه براندازی دین و آداب و رسومی بود که حیوانات و زیست‌بوم را قربانی قدرت و توهمات و خرافات مومنان آن خدا و حکومت الهی او می‌کردند، انقلابی که فریدون و مغان توان و جسارت نابود کردن همه تأثیرات عمیق آن را در ذهن و فرهنگ مردم نداشتند و حتی هزاران سال پس از آن انقلاب، افرادی مانند زرتشت و مانی و مزدک و هزاران انسان شریف دیگر را به مبارزه علیه

نخستین قیام زندگی: قیامی فراموش شده لیکن حک شده در اسطوره‌ها

از خصوصیات زیراتمی تا روند تکامل، تمام هستی در واقع یک دستگاه خودتفکیکی و خودتمایزگذاری است. ما آدمیان نیز از این روند مجزا نیستیم. از نوزادی تا مرگ، یکی از بزرگترین - اگر نه تنها - انگیزه برای زندگی ایجاد تفاوت است، چه در زندگی خودمان باشد و چه عزیزانمان، چه خویشاوندان باشند و چه ناآشنایانی در آن سوی جهان. این تنها راه ارزیابی خود و دیگران است؛ چه تغییرات در زندگی خود و دیگران پدید آوریم و آیا این تغییرات خوب هستند یا مضر و از چه نظری. یکی از برجسته‌ترین خصوصیات افسردگی بی‌انگیزگی و بی‌میلی در فعالیت و ایجاد تفاوت به دلایل مختلف مانند احساس پوچی و غیرمتمایز بودن عمل و یا ناتوانی در انجام آن فعالیت‌ها است. یکی از بدترین شیوه‌های شکنجه نیز القای بی‌تفاوتی و بیهودگی فعالیت است. مزوی شدن در فضایی بدون تغییر مانند سلول‌های انفرادی باعث صدمه جسمی به مغز و بدن زندانیان میشود. به همچنین، بخش عظیمی از کارگران در حال انجام کارهایی فقط برای درآمد هستند که خود به بیهودگی آن پی‌برده‌اند و محل کار جایی جز شکنجه‌گاه برایشان نیست. برخلاف آن، تمایزگذاری، به شکل دگراندیشی و بازنگری از زوایایی نو در جوامع آدمی، همراه با بازاستفاده‌گری از عناصر کنونی در فضایی آزادانه نه تنها زاینده ابتکار و نوآوری در جوامع بشری است بلکه محرک روند تکامل است. حتی تفاوت میان جوامع - بخصوص جوامع همسایه - را میتوان با شکاف‌زایی (Schismogenesis) در علوم انسان‌شناسی توصیف کرد، به شکلی که هر گروهی خود - ارزشها، باورها، و آداب و رسوم خود - را در مقابل همسایگان خود تعریف می‌کند و تمایز قائل میشود.

از سوی دیگر، زندگی پر فراز و نشیب است؛ پر از روابط چندوجهی که با گذر زمان و تغییرات کیفی و کمی، یا پرورش می‌یابند یا به زوال می‌روند. افکارمان، انتظاراتمان، خواسته‌هایمان، نیازهایمان، توانایی‌مان، و کردارمان در هر موقعیت اجتماعی متفاوت اند و با گذشت زمان تغییر میکنند. به این دلیل و به همچنین، هیچ وجهی زندگی مرز و قلمرویی مشخص و محکم و تغییرناپذیری ندارد. برای مثال خصوصیات نسبت داده شده زنانگی و یا مردانگی نه تنها طیف گسترده‌ای در خصوصیات جسمی دارند و تغییرپذیر در طول زندگی هستند، بلکه فرهنگ جامعه نیز در ساخت و تغییر آن خصوصیات نقش بزرگی دارد. بدین شکل، زندگی روندی پویا، تفاوت‌زا، بازاستفاده‌گر، متنوع، و در نتیجه پیچیده است.

آنارشیسیم و زندگی

تاکنون بارها بر یک نکته انگشت گذاشتیم که نه تنها ایدئولوژی‌های دولت‌مداری و سرمایه‌داری و بدهی توسط ادیان مختلف در طول تاریخ ساخته و رواج یافتند، خود دولت‌مداری و سرمایه‌داری نیز نوعی دین و آیین هستند. آنها مانند ادیان باورها و آداب و رسومی دارند که تنها با پیروی دیگران همراه با خشونت علنی و یا ساختاری مشروعیت و قدرت میگیرند. و آنچنان مانند ادیان در فرهنگمان نهادینه شده‌اند که وجود آنها را امری طبیعی، همیشگی، همه‌گیر، و ناگزیر میپنداریم. اگر محققان و مورخان فرازمینی شاهد رفتار و فرهنگ آدمیان کنونی باشند، تصورشان بر این خواهد بود که خدایان مختلفی به نام دولت و کشور و میهن و سرمایه داریم که برای قلمرو سلطه آنها میجنگیم و میکشیم و دفترهای اداری و دولتی و شعبه‌های بانک و غیره را به عنوان معابد مختلفی میپندارند که با انجام آداب و رسوم مختلف و متفاوتی می‌خواهیم یا از خشم این خدایان بکاهیم و جلوگیری کنیم یا نعمت و برکتی از آنها دریافت کنیم. در واقع، رنسانس اروپا و شکل‌گیری دولت-ملت و سرمایه‌داری به اشکال کنونی به دور انداختن خرافات و رویگرد به خردگرایی نبوده است، بلکه پوشیدن جامه مذهب و خدا و خرافاتی نوین. بدین شکل آنارشیسیت‌ها تنها آنتیسیست‌ها و خداناباوران واقعی هستند که خرافات دولت‌مداری و سرمایه‌داری را مانند دیگر ادیان پس زده و با آنها مقابله میکنند. ولی داستان در اینجا به پایان نمی‌یابد. دولت‌گرایی و سرمایه‌داری فرقه‌هایی هستند که قوانین، دین، عیدها، سیاست‌مداران، اهداف، اولویت‌ها، و آداب و رسوم رایج آنها همگی پایبند به گذشته و جهان مُردگان هستند. با پیروی از آنها دنیایی ساختیم که مرگ بیش از زندگی بها دارد؛ دنیایی که مطابق خواست و فرمایشات مردگان است تا ما زندگان؛ دنیایی که مشروعیت خود را از گذشتگان میگیرد تا از ما امروزه مردمان. اینگونه ادیان نام شایسته‌ای دارند: فرقه مرگ. فرقه‌های مرگ شیفته و ستاینده مرگ هستند و پیروی و اثبات ایمان به عقاید و آداب و رسوم چنین مذاهبی همراه با مرگ خود مومنان و با دیگر قربانیان است؛ چه نام شایسته‌ای برای عقایدی که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم باعث و بانی مرگ سالانه میلیون‌ها انسان و دیگر جانداران میشوند و ما را هر روزه به پرتگاه نابودی زیست‌بوم جهانی بخاطر افزایش گرمای زمین نزدیک‌تر میکنند و بدون درنگ ما را سمت مرگ خود هل میدهند.

سرمایه‌داری و دولت در تضاد مستقیم با زندگی هستند. در این موقعیت، زنده ماندن و زندگی کردن بزرگترین عصیان و تنها راه رهایی از این ساختارهای پوسیده تیشه به ریشه زدن و به آتش کشیدن آنهاست. مسئله چگونگی این امر و پیروزی در انقلاب است. شاید مثالی در گذشته، در میان اسطوره‌ها و حماسه‌ها، وجود دارد که بتواند ما را راهنمایی کند.

با بررسی جوامع با اصول آنارشیسم آغاز میکنیم. چنین جوامعی، بدلیل عاری بودن از ملک و مالک و مرزبندی و قلمروچینی در ابعاد مختلف، نیازی به جدایی و طبقه‌بندی و بیگانگی و تحمیل پذیرش اقتدار و اطاعت افراد متشکل آن جوامع را ندارد، بلکه جوامع آنارشیستی شبکه‌ایست متشکل از افرادی که آزادانه و داوطلبانه و تفاهم متقابل در رابطه و همکاری و اشتراک با یکدیگر هستند. فردی در این جامعه را در نظر بگیرید. این فرد، بدون تهدید و تحمیل و اجبار، رفتار و کرداری برگزیده که بر اساس توانایی و شرایط خود برای برآورده کردن خواسته‌ها و نیازهای خویش است و انگیزه تفاوت‌زایی در زندگی خود و دیگران بخش بزرگی از در خواسته و نیازهایش را در برمیگیرد. از زاویه دیگر، مراقبت با اشکال متفاوت آن مانند توجه و پیش‌بینی خواسته‌ها و نیازها و افکار خود و دیگران و برآوردن آنها بر اساس توان شخصی یا با همکاری و همیاری دیگران، توضیح دادن موارد مدنظر، اطمینان بخشیدن، و غیره در واقع خواسته تک تک افرادی است که میخواهند با دیگری رابطه داشته باشند و آن روابط را حفظ و مستحکم‌تر کنند. به همین نیازها، خواسته‌ها، توانایی‌ها، رفتار و کردار اشخاص و در نتیجه روابط آنها با یکدیگر متفاوت است و با گذر زمان نیز تغییر میکنند. سرانجام این شبکه تفاوت‌ساز و تغییرپذیر از روابط اجتماعی سبب تشکیل یک جامعه آنارشیستی میشود.

این در واقع تکرار و یا به شکل واضح‌تر تثبیت خصوصیات زندگی است. بر خلاف همه ایدئولوژی‌ها در جهان که نسخه خاصی برای سرنوشت آدمی می‌پیچانند و از ما خواهان کار، تولید، غلبه و سلطه بر دیگران و طبیعت، واگذاری خود به گروه، و به دور انداختن انسانیت، و یا پیشروی آدمیان به عنوان یک ایده مجازی هستند، آنارشیسم برآوردن یک خواسته آدمی است: زندگی کردن. و در تعیین معیار و چگونگی این زندگی خودمختاریم. اما دیگر نهادهای اقتدارگرایی وجود نخواهند داشت که دیگران را قربانی خواسته و اعمال خود کنیم و پیامد رفتار و کردارمان با خود ما خواهد بود. از سوی دیگر، همکاری و مشارکت و تمایل به توافق و استقبال از تنوع از خصوصیات رایج آنارشیسم است. هر فردی میتواند قابلیت و طرز فکر تازه‌ای به میدان آورد که به قابلیت برآوردن نیاز و خواسته‌هایمان بیافزاید و از شدت پیامدها در خطاهایمان بکاهد. به عبارتی دیگر، در جامعه آنارشیستی، زندگی و آزادی ما با مشارکت و همکاری و تفاهم متقابل و تنوع شکوفا میشود و نه در حصار و قانون‌بندی و مالکیت‌گیری که در دیگر ایدئولوژی‌های قالب دیده میشود.

نزدیکی و سازگاری آنارشیسم با خصوصیات زندگی، پیامدهای ویژه خود را دارد. یک جامعه آنارشیستی توسط افراد و نهادهای خارج از آن جامعه و روابط پیچیده درون آن نامفهوم است. یک شخص در هر گروهی و رابطه‌ای میتواند نام‌های مختلفی داشته باشد و نقش‌های متفاوت و درهم‌آمیخته‌ای و بی‌هنجار ایفا کند و از آداب و رسوم متفاوتی پیروی کند. چنین روابطی برای خود افراد متشکل گروه و جامعه مشکلی ایجاد نمیکند چونکه بر اساس توافق میان یک گروه یا کل جامعه است، ولی چنین قرارداد و نظم خودساخته و خودتفاوت‌ساز و خودتکامل‌یافته برای بالاسری‌ها، حاکمان و سرمایه‌داران و دیگر اقتدارگرایان، کاملاً مات و نامفهوم است. منطبق

دولت‌گرایی و سرمایه‌داری: فرقه‌های مرگ

نیز از دوزخ و مجازات الهی الگو گرفته شده اند. رابطه بدهی و گناه و ادیان همچنین ریشه کهنی در فرهنگ ما دارد. از سویی دروغ پارسیان زمان هخامنشی بر این باور بودند که دروغ یکی از بزرگترین گناهان است و بدهکاران مجبور به دروغگویی هستند. از سوی دیگر با یک شخصیت اسطوره‌ای، جمشید در اساطیر ایرانی و یمه در اساطیر هندی، مواجه می‌شویم که هر یک، در روند شکاف‌زایی که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، به وجهه‌های مختلفی و متفاوتی توجه و پرداختند و باقی را پس زده اند. این نتیجه شکاف‌زایی که پیش‌تر به آن اشاره کردیم است. در اساطیر هندی، یمه ایزد مرگ و عدالت است، فرمانروای دنیای مردگان که گناهکاران را مجازات می‌کند. به همچنین در کیش هندوئیسم با نوعی بدهی بودن خود وجود انسان روبرو می‌شویم. مفهومی که اقتدارگرایان و دولت‌گرایان در طول تاریخ از آن بی‌وقفه استفاده کرده‌اند. برای مثال «شهروندان بخاطر استفاده از امکانات و سرویس‌های موجود برای زندگی (حتی به دنیا آمدن) به دولت/جامعه/شاه/میهن بدهکار هستند و با فداکاری/پرداخت مالیات/حرف‌شنوی، بدهی ناتمام خود را پرداخت می‌کنند». همین منطبق بعدها با حضور کشورهای به اصطلاح «دموکراتیک» روی سر خود پیچانده شده است که مردم با پرداخت مالیات و اطاعت به قرارداد اجتماعی مربوط به خود عمل کردند و دولت خدمت و سرویس‌های اجتماعی را به آنها بدهکار است.

بدهی یک روش تحمیل امر و اقتدار است، یک نوع کج مفهومی فریب‌آمیز و فاسدی از وعده و پیمان و با استواری بر خشونت و عاری از رضایت متقابل افراد جامعه است. بدین شکل، پرداخت بدهی و تصویب حساب، در واقع پایان‌دهی و قطعی رابطه، جداسازی راه، و رهایی از تعهدی اجباری است. به این دلیل است که در جوامع با خصوصیات آنارشستی بدهی را نوعی بردگی و برخی حتی تشکر کردن را هم‌معنی با قطع رابطه و توهین‌آمیز میدانند. بر خلاف آن، وعده و پیمان میان مردمان آزاده (به معنای واقعی کلمه) با رضایت متقابل است؛ وعده‌ای که بر اساس نگرش پیوستگی و وابستگی سرنوشت و زندگی تک تک ما به یکدیگر و جهان شکل می‌گیرد، و پیمان‌شکنی در حقیقت گسست و توقف پیوند خودمان با عزیزان و دوستان و آشنایانی و زیست‌بومی است که آزادانه و داوطلبانه با همکاری، همدلی، همنشینی، همبستگی، مشارکت، و اشتراک زندگی می‌کنیم.

آنارشسیسم از منطقی پیروی نمی‌کند که اقتدارگرایان بتوانند بر اساس آن جمعیتی را تحت نظارت و بازرسی و توییح و کنترل قرار دهند و بر همین اساس، برای اقتدارگرایان آنارشسیسم هیچ تفاوتی با بی‌نظمی و هرج و مرج ندارد.

دولت و حکومت و زندگی

اطمینان - باور- ایمان؛ نگرش به دولتمردان و دولتگرایان بدین شکل، توجه ما را جلب شباهت دولت و حکومت با ادیان میکند. روحانیون خواهان پیروی جامعه از باورها و آداب و رسومی هستند که تنها با پیروی دیگران قدرت و مشروعیت کسب میکنند. آداب و رسومی که اولین و بزرگترین دغدغه‌شان حفظ و استحکام و گسترش پیروان است. آداب و رسومی که با هزاران قول و وعده بر خوبی و سودمندی حرف‌شنوی و اطاعت، و تهدید و موعظه بر پیامدهای وخیم امتناع و سرکشی همراه است. عقاید و آداب و رسومی بر پایه اساطیر که با کمی نگاه نقدگرایانه و پژوهش به پوشالی و غیرمعقول بودن آنها پی‌میبریم. عقاید و آداب و رسومی که ناهمخوان و ناسازگاری هستی و وجودمان بخاطر تبار، فرهنگ، جنسیت، و دیگر با آن عقاید و آداب و رسوم خیانت است. دولتمردان در همه امور ذکرشده همانند روحانیون و دولتگرایان مانند مومنان متعصب و افراطی همکار روحانیون و شهروندان مانند دینداران معمولی هستند که به دلایل بیرون از کنترل و رضایت خود به پیروی از یک آیین کشیده شدند. آیینی که بر اساس پرستش قدرت و خدایی به نام دولت. دلیل استدلالی وجود دارد که در همه دولت‌های اولیه، طبقه حاکم یا بخشی اساسی از قدرت در دست روحانیون باستانی بوده است. به قول ماکس اشتیرنر در کتاب «خود و آنچه از اوست»:

«در دولت حل شوند تا دولت هدف و ایده‌آل آن‌ها شود. دولت! دولت! فریاد عمومی اینگونه است و در نتیجه مردم به دنبال «شکل درست دولت» هستند؛ بهترین قانون اساسی و در نتیجه دولت در بهترین تصور. اندیشه‌ی دولت از همه‌ی قلب‌ها گذشت و شور و شوقی برای خدمت به آن بیدار کرد. این خدای دنیوی تبدیل به الوهیتی جدید برای خدمت و پرستش شد. دورانی به معنای دقیق، سیاسی، طلوع کرد. خدمت به دولت یا ملت والاترین ایده‌آل شد. منفعت دولت والاترین منفعت و خدمت به آن (که برای این کار حتما لازم نیست صاحب منصب بود) والاترین افتخار.»

این موضوع همچنان در مورد سرمایه‌داری صادق است. «بدهی» مفهومی بنیادی در تمام عقاید و آداب و رسوم سیستم سرمایه‌داری است. در جهان‌بینی مفهوم بدهی، دارایی و دریافتی و بدست‌آورده خود را به خدایان و زمین و طبیعت و جوامع و کشورها و حاکمان و شاهان و دیگر آدمیان بدهکار هستیم و بایستی آن را هر شکلی - پیش‌پاافتاده مثل تشکر کردن تا شکنجه‌شدن روحی و جسمی خود و عزیزانمان - بپردازیم. بدین شکل، بدهی در حقیقت استدلال لزوم وجود معامله است. از سوی دیگر، بدهی نشانگر رابطه تناتنگ سرمایه‌داری با ادیان است. مسئله بدهی و بدهکاری همیشه از نظر اخلاقی مطرح میشود. بدهکاران بخاطر قرض‌گیری و نپرداختن بدهی بی‌ادب، بی‌شرف، بدجنس، فرومایه، و گناهکار هستند. در همه ادیان بدهی گناه محسوب میشود و مجازات یک شیوه تسویه این بدهی است. مجازات خود اشکال مختلفی دارد؛ برخی ادیان گناهکاران را قطع عضو و سنگسار و اعدام میکنند، برخی دیگر مدعی هستند که گناه و بدهی در زندگی‌های بعدی تسویه میشود، برخی با اصول اخلاقی و دینی جامعه به خود اجازه میدهند بدهکاران و خانواده آنها را به بردگی بکشند تا بدهی خود را بپردازند، برخی دیگر بر این باورند بدهکاران به دوزخ میروند که در واقع جایگاهی برای تسویه بدهی است. زندان و مجازات کیفری

موضع دولتمردان و حاکمان در برابر زندگی چیست؟ فرمانروایان، هرچند به اصطلاح نجیب و خوش‌نیت و مردم‌اندیش، هرچه در سازمانی کوچک مثل حزب و چه در تشکیلاتی بزرگ مثل دولت، نیاز به مردمی مطیع و فرمانبردار دارند که با حکومت بر آنها اهداف خود، هرچند به اصطلاح مفید و مردمی و سازنده، را به پیش ببرند. مسئله این است که دولت و حکومت اطاعت بی‌چون و چرا میخواهند و نه تفاهم و توافق. اطاعت بدون اجبار و اقتدار بی‌معنی است چونکه روابط بدون اقتدار و با رضایت و توافق متقابل است و نیاز به هیچ یک از نهادها و دستگاه‌های انتظامی ندارد. باید بدین صورت، قدرت وارد صحنه شود. قدرت اطمینان فرمانروایان و حاکمان به مطیع‌بودن و حرف‌شنوی فرمانبرداران است. و این اطمینان توسط همه نهادهایی که ما را تحت نظارت، بازرسی، مدیریت، ارشاد، شماره‌گذاری، ارزیابی، انتظام، تحکم، کنترل، موعظه، جاسوسی، توبیخ، بررسی، و نام‌نویسی در فهرست‌ها قرار میدهند کسب میشود. این همه تشکیلات، نهادها، بروکراسی، به هدر رفتن نیرو و خلاقیت انسانی، به تباهی کشیده‌شدن جان و زندگی انسانی و غیرانسانی، محروم‌سازی مردم حتی از رسیدگی به امور زندگی خود با مشاوره و همکاری و همیاری مستقیم و آزادانه با دیگران، و اجبار و اصرار به پیروی از بروکراسی خودساخته دولت و حکومت به شکل تحقیق‌آمیز و بیزارگونه برای فرصتی در حل امور زندگی تنها به این دلیل است تا در این میان حاکمان و دولتمردان اطمینان و تضمینی بر توهم و باور خود داشته باشند که کاری کرده‌اند و وجودشان ضروری است. این ایمان و تعصب دولتمردان، دولت‌گرایان، و اقتدارگرایان تکیه و نیاز به جامعه‌ای خوانا و قابل فهم از نمای بالا به پایین دارد؛ جامعه‌ای راکد و ساده و یک‌نواخت و در نتیجه مُرده که فقط با اجرای دیکته بالاسری‌ها به تحرک در می‌آید.

شبهت دولت‌گرایی و سرمایه‌داری با دین‌داری